

روزي الاغ يك مزرعه دار داخل چاهي افتاد و شروع كرد به سرو صدا كردن

صاحب الاغ كه نمي دانست چگونه الاغ را از چاه بيرون بكشد، بعد از مدتي فكر كردن با خود گفت:

« چاه كه آب ندارد و در نهايت بايد پر شود: الاغ هم كه پير است بنابر اين بيرون آوردن الاغ هيچ سودي ندارد». صاحب الاغ تصميم خود را گرفته بود، از جا بلند شد و به سراغ همسايگانش رفت و از آنها خواست تا در پر كردن چاه به او كمك كنند تا الاغ بيچاره بيشتر از آن عذاب نكشد.

هر کدام از همسايگان نيز با بيلي در دست شروع به ريختن خاك به درون چاه كردند.

با ريخته شدن خاك به درون چاه الاغ شروع به بي قراري كرد و خود را به ديواره هاي چاه مي زد و بد صداي بلندي عر و عر مي كرد. اما بعد از مدتي ديگر صدائي از الاغ نيامد. چه اتفاقي افتاده بود، آيا الاغ بيچاره واقعاً زنده به گور شده بود يا قضيه چيز ديگري بود.. صاحب الاغ وقتي ديگر صدائي الاغش را نشنيد به درون چاه نگاه كرد و در كمال تعجب ديد هر بار كه خاك به چاه ريخته مي شود الاغ خاك را از پشت خود مي تكاند و روي آن مي ايستد. با اين كار الاغ توانست با تكاندن خاك از روي خود و ايستادن روي لايه هاي جديد خاك به دهانه چاه برسد و موجب شگفتي صاحب خود و همسايگان شو

انسان هم در زندگي با مشكلات و مسايل (همان خاكي كه روي الاغ ريخته مي شد) زيادي روبرو مي شود. اما كسي از اين مشكلات سربلند و پيروز بيرون مي آيد كه نگذارد آنها او را از پاي درآروند زندگي را براي او مختل كنند. انساني پيروز است كه از مشكلات به نفع خود استفاده كند و با غلبه بر مشكلات (ايستادن روي خاك) راه نجات خود را پيدا كند.

همه ما از چاه مشكلات نه با دست روي دست گذاشتن و تماشا ي زنده به گور شدن خود، بلكه با تسليم نشدن در برابر آنها رهايي مي يابيم و به زندگانی پر نشاط و موفقي دست پيدا مي كنيم